

درس قواعد فقهیه استاد حاج سید مجتبیٰ نورمفیدی

موضوع کلی: قاعده مصلحت

تاریخ: ۱۴ دی ۱۳۹۹

موضوع جزئی: مصلحت در عرصه فلسفه

مصادف با: ۱۹ جمادی الاول ۱۴۴۲

جلسه: ۳

﴿اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَىٰ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِيْنَ وَاللّٰعْنَ عَلَىٰ اَعْدَائِهِمُ اٰمِيْنَ﴾

خلاصه جلسه گذشته

جلسه گذشته درباره مصلحت در عرصه علم کلام مطالبی را عرض کردیم و گفتیم آنچه که در علم کلام پیرامون مصلحت مطرح می‌شود، در واقع مربوط می‌شود به مرحله جعل و تشریح احکام. گفته شد مصلحت با حکم در سه ضلع ارتباط دارد؛ یکی از حیث تشریح و مرحله جعل و قانون گذاری است. یکی از حیث استنباط است که مصلحت در فرایند استنباط چه جایگاهی دارد، آیا اصلاً جایگاهی دارد یا خیر. مرحله سوم هم مربوط می‌شود به تطبیق و اجرای حکم. آنچه مربوط به ضلع اول است، همان است که در علم کلام از آن بحث می‌شود و آن عبارت است از تبعیت احکام از مصالح و مفاسد واقعیه که ما یک اشاره اجمالی که به اقوال و انظار در این رابطه کردیم.

مصلحت در عرصه فلسفه

اما در عرصه فلسفه و حکمت هم می‌توانیم رد پایی از مصلحت و مفاسد پیدا کنیم. فقط برای اینکه در عرصه های مختلف دانش های اسلامی رد پای مصلحت و مفاسد را نشان دهیم اشاره به این بحث می‌کنیم و صرفاً برای اینکه آشنایی مختصری با این موضوع پیدا شود و الا اصل بحث ما حضور مصلحت در عرصه فقه و فقاہت است که انشاءالله در ادامه وارد آن خواهیم شد.

در مورد مصلحت و حضورش در دایره حکمت و فلسفه شاید نتوانیم به روشنی و وضوح با خود این عناوین یعنی مصلحت و مفاسد مواجه شویم. در بین فلاسفه ای که به نوعی به مسئله حکومت و قانون و زمام داران در فلسفه سیاسی پرداخته اند، می‌توانیم رد این عناوین را ببابیم. مثلاً ارسطو در این رابطه مطالبی دارد. فارابی در بحث مدینه فاضله و بعضی دیگر از اندیشمندان اسلامی و فلاسفه اسلامی و غیر اسلامی به این موضوع از زاویه مصلحت عمومی یا مصلحت مردم یا مصلحت جامعه پرداخته و درباره آن سخن گفته اند که ما بعداً به آن خواهیم پرداخت. ولی جدا از این جهت در مباحث عام فلسفه، این دو عنوان چندان یافت نمی‌شود مگر واژه ها و مطالبی که به نوعی مرتبط با این واژه هستند؛ مثل خیر و شر.

حسن و قبح به عنوان دو موضوع مهم و اینکه آیا ما حسن و قبح ذاتی و عقلی داریم یا نداریم و نسبت این‌ها با شرع و احکام شرع، این بحث‌هایی بوده است که از قدیم‌الایام مطرح بوده گرچه بیشتر در دایره علم کلام و بین متکلمین مطرح شده اما رد پای حسن و قبح را در بین فیلسوفان هم می‌بینیم. به هر حال اینکه چه چیزی باعث شده که مسئله حسن و

قیح وارد علم کلام شود، وارد علم فلسفه شود و سیر تطور آن‌ها، بحث‌هایی است که ما در مقام و ارزیابی و طرح آن‌ها نیستیم. اما اجمالاً اگر بخواهیم بین مسئله مصلحت و مسائل فلسفه یا برخی از موضوعات مربوط به دانش فلسفه ارتباطی کشف کنیم، می‌توانیم بگوییم که عمدتاً مسئله خیر و شر می‌تواند به این مربوط باشد. و همچنین بحث نظام اصلح و نظام احسن. بالاخره این دو از مسائل مورد توجه فیلسوفان بوده با همه اختلافی که در مشرب‌های فلسفی وجود دارد هم فلاسفه مشاء، هم فلاسفه اشراق و هم در حکمت متعالیه به مسئله نظام احسن پرداخته‌اند. تعبیر دیگری که کمتر هم بکار رفته، نظام اصلح است. فلاسفه اشراق که معتقدند خداوند متعال فاعلیت‌ش به رضا است. فلاسفه مشاء هم فاعلیت خدا را بالعنایه می‌دانند. و نیز فیلسوفان حکمت متعالیه که قائل‌اند فاعلیت خداوند به تجلی است، همگی به نظام احسن و نظام اصلح قائل‌اند. منتهی تبیین این‌ها از نظام احسن متفاوت است. بعضی از فلاسفه معتقدند نظام احسن همان عنایت فعلی خداوند است که این خود از لوازم عنایات ذاتی او است. بعضی از فلاسفه آن را از لوازم حکمت می‌دانند نه از لوازم عنایت ذاتی. آنان می‌گویند خداوند متعال خیر و کمال را دوست دارد و به جهات خیر و کمال موجودات نیز عالم است. لذا مخلوقات را به نحوی آفریده که بیشترین خیر و کمال در آن‌ها باشد. و چون خداوند به ذات خودش و به مخلوقات خودش حب دارد، این باعث می‌شود که در بین مخلوقات خودش هم آنچه را که خیر و کمال برای آن‌ها است قرار دهد نه بالفعل بلکه قابلیت رسیدن به آن را فراهم کند. اساساً نظام احسن یعنی نظامی که بر بهترین وجه ممکن خلق شده و در موجودات آن امکان وصول به بهترین وجه فراهم است. به هر حال علم و آگاهی خداوند به خیر و کمال و حب او به خیر و کمال باعث شده که این نظام خیر و کمال احسن داشته باشد. اینجا برهان اقامه می‌کنند، هم برهان لمی و هم برهان اینی بر اینکه این نظام، نظام احسن است. عرض کردیم که راه‌های اثبات نظام احسن یا اصلح در فلسفه متفاوت است. برهان لمی که بعضاً در اینجا اقامه می‌شود این است که چون خداوند متعال حب به کمال و خیر دارد، این اقتضا می‌کند که نظام آفرینش بیشترین خیر و کمال را داشته باشد و نقص و فساد در آن نباشد و یا به حداقل برسد. صورت دیگر این استدلال این است که اگر خداوند عالم این جهان را به بهترین وجه نیافریده، یا به خاطر این است که علم به بهترین و احسن نداشته، یا قادر بر ایجاد آن نبوده، یا از ایجاد آن بخل ورزیده در حالی که خداوند از همه این‌ها مبراً است. خداوند عالم مطلق است، خیر محض و فیض مطلق است و این اقتضا می‌کند که بهترین نظام را در این عالم خلق کند چون اگر خلق نکند، یا باید بگوییم به دلیل آن است که علم به بهترین نظام نداشته که این باطل و محال است. یا بگوییم قدرت بر انجام آن نداشته که این هم محال است. یا بگوییم حب به نظام احسن نداشته که این هم محال است. بخل ورزیدن نسبت به ایجاد نظام احسن هم کذلک.

این‌ها توالی باطله‌ای است که بر عدم خلق نظام احسن مترتب می‌شود چون اگر یکی از این چهار امر را بپذیریم، معنایش نقص بر واجب الوجود بالذات است و قطعاً در واجب الوجود بالذات نقصی راه ندارد.

یک شبهه

یک مسئله مهمی که در نظام احسن یا اصلح وجود دارد، وجود شرور در این عالم است. بالاخره چطور می‌شود در عالمی که نظام احسن در آن حاکم است، این همه شرور اعم از طبیعی و اخلاقی باشد در آن؟ شر اخلاقی در واقع شری است که انسان در آن دخالت دارد مانند کارهایی که انسان‌ها انجام می‌دهند نظیر آدم‌کشی، تجاوز به حقوق دیگران و... شر طبیعی هم شری است که انسان در آن‌ها به یک معنا اختیار مستقیم ندارد مانند زلزله و سیل که البته اگر سهل‌انگاری کند و کوتاهی کند نسبت به این حوادث و مشکلاتی که پیش می‌آید، طبیعتاً گرفتاری‌های او هم بیشتر خواهد شد.

در مورد نظام احسن این شبهه وجود دارد که چطور می‌شود نظامی که ممکنات در آن به بهترین وجه ممکن خود می‌توانند برسند، و خداوند همه موجودات را بر این وجه آفریده، چگونه ممکن است اینهمه شر اخلاقی و طبیعی در این عالم باشد؟ این یک مسئله بسیار مهم قدیمی است که از دیرباز ذهن فلاسفه را، چه در یونان، چه فلاسفه اسلامی، چه فیلسوفان بعد از اسلام را به خود مشغول ساخته و درباره آن به بحث پرداخته‌اند. به نوعی خواسته‌اند بین نظام احسن و نظام اصلح با شرور در این عالم جمع کنند. درباره شر طبیعی به یک نحو پاسخ داده‌اند و درباره شر اخلاقی هم به یک نحو پاسخ داده‌اند.

به هر حال اگر بخواهیم به مسئله مصلحت در دایره فلسفه و حکمت وارد شویم و آن را ردیابی کنیم، عمدتاً در بحث مربوط به نظام احسن و به تبع آن بحث از شرور و اشکالاتی که از ناحیه شرور متوجه نظام احسن می‌شود، می‌توانیم آن را جستجو کنیم.

این بحث بیشتر جنبه وجود شناسی دارد که ما موجودات را در این چارچوب تحلیل و تفسیر کنیم، اگرچه اختلافاتی هم بین خود فیلسوفان از حیث اثبات نظام احسن و توجیه شرور وجود دارد. ولی این نه موضوع بحث ما است و نه می‌خواهیم وارد آن شویم. مانند اختلافاتی که در بحث گذشته اشاره کردیم در عرصه علم کلام، در مسئله تبعیت افعال الهی و از جمله تشریح نسبت به مصالح و مفاسد واقعیه است. اینجا هم همینطور است. بالاخره در بحث نظام احسن یا اصلح این مسئله مطرح است که این نظامی است که در آن جز خیر نیست و شرور را هم توجیه می‌کند.

البته این منحصر در فلاسفه و حکمای اسلامی نیست بلکه در بین فلاسفه یونان و فلاسفه غربی هم مسئله خیر و شر، مسئله سعادت و فضیلت مطرح است. این‌ها عناوینی است که در فلسفه مورد بحث قرار گرفته یعنی واژه مصلحت در اینجا به وضوح و صراحت به کار نرفته، اما معانی که برای این‌ها ذکر شده تقریباً و حداقل در تلقی لغوی و عرفی مصلحت این‌ها می‌گنجد. ما انشاءالله در بیان معنای لغوی و اصطلاحی خواهیم گفت که مصلحت از نظر لغویین معادل خیر، منفعت، صلاح، شایستگی، ضد منقصت، مفسده و امثال این‌ها قرار داده شده. گرچه بین معنای مصلحت و منفعت فرق است؛ ما معتقدیم معنای این واژه‌ها هم متفاوت است. منفعت با مصلحت متفاوت است. اینکه ما اکتفا کنیم به اینکه این مقابل ضرر

و مناقض با ضرر است، خالی از اشکال نیست. البته این‌ها بحث‌هایی است که بعداً بیان می‌کنیم. ولی آنچه بعضی لغویین در این مقام گفته‌اند خیلی تمام نیست اما فی الجمله معنایی که برای مصلحت ذکر کرده‌اند، همین معنای خیر، منفعت و... است.

یکی از موضوعات مهمی که در آثار فلاسفه پیش از اسلام و بعد از اسلام مطرح شده، همین مسئله خیر و شر، مسئله سعادت، فضیلت و در مقابلش شقاوت و رذیلت است. و نیز بحث نظام احسن که طبیعتاً مورد توجه قرار گرفته است. خود این نظام احسن یک دستمایه‌ای شده برای اثبات خیلی از امور؛ بسیاری از مسائل را با همین نظام احسن و اصلح حل می‌کنند. یکبار شما می‌گویید اصل نظام احسن باید ثابت شود، آن یک بحث است که براهینی دارد برای خودش که نظام احسن و اصلح به چه دلیل است. شما به چه دلیل می‌گویید آنچه که در این عالم وجود دارد و خداوند متعال خلق کرده بهترین نظام است به این معنا که هر موجود و ممکنی به گونه‌ای خلق شده که می‌تواند به بهترین وجه ممکن خودش برسد. این است نظام احسن نه اینکه همه موجودات بالفعل برترین است. حال این بهترین وجه ممکن در رابطه با موجودات ممکن فرق می‌کند. بهترین وجه ممکن یک گندم با بهترین وجه ممکن یک گوسفند با بهترین وجه ممکن یک درخت با بهترین وجه ممکن یک انسان کاملاً متفاوت است. اما در هر صورت این قابلیت وجود دارد. اما این اگر اصلش اثبات شود، خودش مبنای بسیاری از مسائل بعدی قرار می‌گیرد و با این مبنا می‌توان چیزهای دیگری را اثبات کرد. مثلاً یکی از چیزهایی که با همین برهان نظام احسن قابل اثبات است و بعضی هم مطرح کردند، وجود انسان کامل است. اینکه می‌گویند خداوند متعال این عالم را خلق کرده و در خلق این عالم فاعل بالعیان، یا بالتجلی یا بالرضا علی اختلاف المشارب بوده. و منشأ آن هم علم به نظام اصلح است. چون خداوند متعال عالم به نظام اصلح است، همین منشأ فاعلیت او می‌شود و در این نظام اصلح انسان اصلح هم لازم است. بدون انسان اصلح اصلاً امکان ندارد این نظام اصلح باشد. یعنی وجود انسان کامل در روی زمین و در این عالم، چه حقیقتش و چه وجود مادی اش باید باشد و لازم است. بالاخره این نظامی که اشرف موجودات آن انسان است باید در بین انسان‌ها کسی هم باشد که به بهترین وجه خودش رسیده باشد که همان انسان کامل است. یعنی اگر اصل نظام احسن ثابت شد و نظام اصلح، خیلی از مسائل دیگر را در پرتو نظام اصلح و احسن بودنش می‌توانید حل کنید. مسئله شرور قابل حل است. مسئله وجود انسان کامل حل می‌شود. آثار بسیاری بر این مترتب است که نمی‌خواهیم وارد آن شویم.

پس در عرصه حکمت و فلسفه اسلامی هم مصلحت حضور دارد اما نه با این الفاظ، مسئله مصلحت با بعضی از مباحثی که در دایره حکمت مطرح می‌شود. ارتباط دقیق دارد. مهمترینش مسئله نظام اصلح و احسن است و بعد مسئله خیر و شر و در بعضی از تعابیر مسئله سعادت و فضیلت. البته آنجایی هم که به نوعی بحث حسن و قبح مطرح می‌شود و حسن و قبح ذاتی و عقلی مورد بررسی قرار می‌گیرد، آنجا هم جای این بحث هست چون در مورد حسن و قبح اختلاف است که حسن و قبح ذاتی و عقلی داریم یا خیر. اختلافات بسیاری وجود دارد که اول بحث هم اشاره کردم ولی این خودش هم

مورد اختلاف است که اساساً بعضی می‌گویند حسن و قبح به طور کلی ذاتی و عقلی نیست. بعضی معتقدند حسن و قبح ذاتی و عقلی است و بعضی هم معتقدند اعتباری است. فارغ از این اختلاف اصل مسئله حسن و قبح باعث شده این موضوع به نوعی در ذهن فلاسفه و برخی حکما مطرح شود و از رهگذر آن به بحث خیر شر و چیزهایی شبیه آن پردازند. به هر حال بنا نیست بیش از این در این رابطه بحث کنیم. این مقدار خیلی به دایره حکم کاری ندارد. یعنی آن بحث‌هایی که در حکمت و فلسفه اسلامی مطرح می‌شود، مربوط به کل نظام هستی است. آن مقداری که مصلحت پیوند می‌خورد با این موضوع، مربوط است به نظام هستی و وجود خیر و شر در این عالم و اشاراتی که داشتیم و دیگر بیش از این خیلی در دایره حکمت و فلسفه کاری با مسئله مصلحت نداریم.

بدیهی است بحث‌هایی که در فلسفه اسلامی مطرح می‌شود، ارتباطی با مسئله حکم پیدا نمی‌کند. آنچه که هست همان مسئله فعل الهی و تشریح به عنوان یک فعل الهی است که گفتیم باید ببینیم تابع مصلحت و مفسده هست یا نه که در علم کلام بیشتر به آن پرداخته می‌شود اما در فلسفه بیشتر همین است که عرض کردم.

طبیعتاً در عرفان هم بحث مصلحت از همان زاویه موضوع عرفان و آن هم به نحو غیر مستقیم مطرح است و الا اینکه خود مصلحت با تلقی عمومی آن اگر گفتیم در این عالم اساساً جز خیر چیزی نیست و هرچه هست تجلی خداوند است و هرچه هست جلوه‌ای از جلوه‌های خداوند است و آنچه در این عالم است خیر محض است و شر وجود ندارد و شری در این عالم نیست و این عالم همگی تجلی وجود خداوند است، طبیعتاً از آن زاویه مسئله مصلحت جاری و ساری در علم عرفان نیز می‌باشد ولی ما با این هم کاری نداریم و نمی‌خواهیم واردش شویم.

عمده این است که ببینیم مسئله مصلحت در دایره فقه و فقهات چه جایگاهی دارد. در دانش اصول هم این بحث مطرح شده و ما اشاره کردیم. اصل مسئله تبعیت احکام از مصالح و مفاسد واقعیه در علم کلام است ولی این به علم اصول هم کشیده شده و لذا می‌بینیم که بعضی از اصولیین هم به این موضوع پرداخته‌اند. ما نمونه‌هایی از عبارات این‌ها را گفتیم و شاید از زمان شیخ طوسی و شیخ مفید هم این بحث مطرح بوده تا به حال، ولی اگر در علم اصول هم بحث مصلحت به میان آمده، عمدتاً از زاویه تبعیت احکام نسبت به مصالح و مفاسد واقعیه بوده. و به مناسبت شاید در بحث مستقلات عقلیه که مسئله حسن و قبح مطرح شده و نیز در بحث ملازمات، این مسئله می‌تواند حضور داشته باشد. ولی در علم اصول جز در همین مسئله‌ای که اشاره کردیم خیلی حضور روشنی ندارد. اینجا این بحث به طور روشن در مورد تبعیت و عدم تبعیت مطرح شده است. در بحث ملازمه حکم عقل و حکم شرع و حسن و قبح ذاتی و عقلی که اصولیین مطرح کرده‌اند، آنجا هم مسئله مصلحت می‌تواند مورد ردیابی قرار بگیرد.

عمده این است که در دانش فقه ببینیم که مصلحت چیست. این اصل بحث ما است. قلمرو مصلحت، ادله مشروعیت مصلحت، پیشینه مصلحت و... که ما از زاویه قاعده می‌خواهیم این را بررسی کنیم. این‌ها مطالبی است که باید در آینده دنبال کنیم.

به هر حال بحث مصلحت به عنوان قاعده در آن دو عرصه دیگر است یعنی در عرصه استنباط و در عرصه تطبیق و اجرا و الا در مرحله تشریح گفتیم که این بحثی است که در اصول مطرح است. هرچند در مرحله دوم هم شاید اینطور باشد.

«والحمد لله رب العالمین»